



اسلاوی ژژیک
ترجمه: امیر رضا گلابی

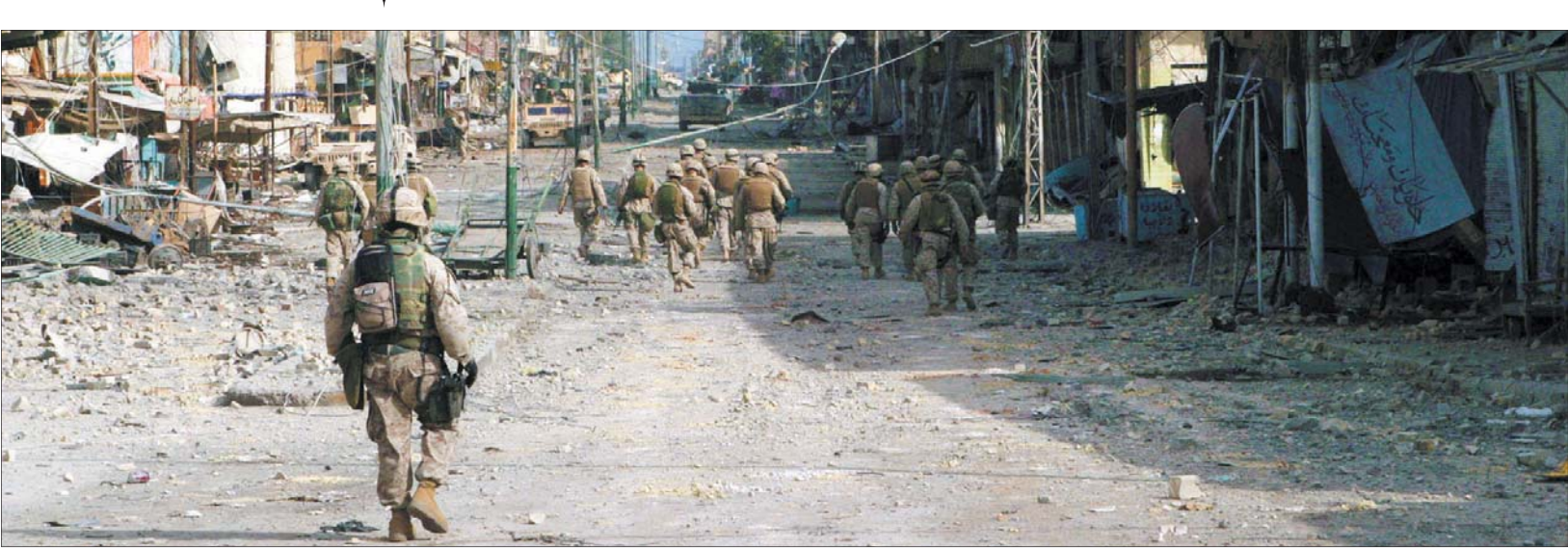
اواخر سیتامبر، بعد از اعلام جنگ علیه داعش، اوباما در مصاحبه‌ای با برنامه «۶۰دقیقه» سعی کرد که نقش آمریکا در درگیری با داعش را شرح دهد: «هروقت هرجای دنیا مشکلی رخ دهد، کسی از پکن و مسکو کمک نمی‌خواهد. آنها به سراغ ما می‌آیند... همیشه همین‌طور است. آمریکا رهبر است. ما ملتی ناگزیریم.» قضیه در مورد فجاج محیظریستی و انسانی هم همین است: «هروقت توفانی در قلیبین رخ دهد، ببیند چه کسی به قلیبینی‌ها کمک می‌کند. وقتی زلزله‌ای در هایتی رخ می‌دهد ببینید چه کسی رهبری کمک‌رسانی را برعهده دارد و تضمین می‌کند که هایتی بازسازی شود. ما اینگونه کار را یکسره می‌کنیم و همین است که آمریکا را آمریکا می‌کند.»

ولی در اکتبر، آمریکا با تهران تماس گرفت و در نامه‌های محرمانه به رهبر ایران پیشنهاد مصالحه‌ای وسع‌تر بین تهران و آمریکا در مورد منافع مشترکشان برای جنگ با جنگجویان دولت اسلامی را مطرح کرد. وقتی خبر این نامه محرمانه علنی شد، جمهوریخواهان آمریکا به مخالفت با آن پرداخته و آن را حرکتی نشانه ضعف دانستند که تنها به تقویت نگاه تحقیرآمیز تهران نسبت به ایالات‌متحده می‌انجامد. گویی ابرقدرت رو به اضمحلال دارد. آمریکا اینگونه بکه‌تازی می‌کند: آنها با تکروری در دنیایی چندقطبی هرروز جنگ‌افروزی می‌کنند و امکان صلح را از دست می‌دهند، کارهای کثیف دیگران را برایشان انجام می‌دهند - برای چین و روسیه که مشکلات خودشان را با بنیادگرایان دارند - و نتیجه نهایی اشغال عراق این بود که آمریکا قدرت سیاسی را دودستی به رقیب تقدیم کرد. (ایالات‌متحده قبالا هم درگیر چنین وضعیتی در افغانستان شده بود، وقتی کمکشان به جنگجویان برای مبارزه با اشغالگران شوروی به تولد طالبان منجر شد.)

منشأ اصلی چنین مشکلاتی تغییر نقش آمریکا در اقتصاد جهانی است. دوره‌ای اقتصادی رو به پایان است، دوره‌ای که در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ با تولد چیزی شروع شد که بانس واورفاکس این را «غول [مینوتورا] جهانی» می‌نامد. موتور هیولاشی که اقتصاد جهانی را از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۸ می‌چرخاند. اواخر دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ تنها دوران بحران نفتی و رکود تورمی نبود؛ تصمیم نیکسون برای کنارگذاشتن پشنتوانه طلا برای دلار آمریکا نشانه‌ای از جابه‌جایی بسیار ریشه‌ای‌تری در کارکرد پایه‌ای نظام سرمایه‌داری بود. در سده‌های ۱۹۶۰، آمریکا دیگر به‌تنهایی قادر نبود ارزش افزوده‌اش را در اروپا و آسیا به چرخه بیندازد؛ این ارزش افزوده‌ها تبدیل به کسری شدند. در ۱۹۷۱، دولت ایالات‌متحده به این سقوط با حرکتی متهورانه پاسخ داد: به‌جای رفع کسری‌های ملی روبه‌رشد، تصمیمی کاملاً برعکس گرفت: «افزایش کسری‌ها.» و چه‌کسی این کسری را پرداخت خواهد کرد؟ مابقی دنیا! چطور؟

با انتقال دایمی سرمایه‌ای که بی‌وقفه از او اقیانوس بزرگ می‌گذرد تا کسری‌های آمریکا را پوشش دهد: ایالات‌متحده باید روزانه نیم‌میلیارد دلار را برای مخارجش بیلعد و به معنای دقیق کلمه مصرف‌کنند جهانی کینزی است که چرخه اقتصاد جهانی را می‌چرخاند. این جریان سرمایه متکی بر سازوکار اقتصادی پیچیده‌ای است؛ همه به ایالات‌متحده در مقام مرکز امن و ثبات «اعتماد» می‌کنند، تا مابقی جهان، از کشورهای عربی تولیدکننده نفت تا اروپای غربی و ژاپن و امروزه حتی چین، مازاد سودشان را در ایالات‌متحده سرمایه‌گذاری کنند. از آنجا که این «اعتماد» در وهله اول ایدئولوژیک و نظامی است نه اقتصادی، مشکل آمریکا این است که چگونه می‌تواند نقش امپریالیستی خود را توجیه کند. برای این کار به نوعی وضعیت جنگ دایم نیاز دارد و خود را به‌عنوان محافظ عام دولت‌های «عادی» در مقابل دولت‌های «باغی» عرضه می‌کند. ولی حتی پیش از اینکه ایالات‌متحده کاملاً خود را تثبیت کند، این‌نظام جهانی (مبتنی بر برتری دلار آمریکا به‌عنوان پول عام) در حال فروپاشی و جایگزینی است. با چه چیزی؟ همه درگیری‌های امروز سه همین است: «قرن آمریکا» رو به اتمام است و ما شاهد شکل‌گیری تدریجی مراکز متعددی از سرمایه‌داری جهانی هستیم: آمریکا، اروپا، چین و شاید آمریکای لاتین هر یک نماینده سرمایه‌داری با گرایش مخصوص به

آندیشه



آمریکا چطور یکه‌تازی می‌کند؟

خود؛ ایالات‌متحده نماینده سرمایه‌داری نولیبرال؛ اروپا نماینده آن چیزی که از دولت‌های رفاه باقی مانده؛ چین نماینده سرمایه‌داری اقتدارگرایانه و آمریکای لاتین نماینده سرمایه‌داری پوپولیستی. ابرقدرت‌های قدیم و جدید یکدیگر را محک می‌زنند و می‌کشند نسخه خود را از قواعد جهانی بر دیگران تحمیل کنند و البته این قواعد را از طریق نمایندگان‌شان می‌آزمایند که همان کشورها و دولت‌های کوچک‌تر هستند. از این‌رو وضعیت فعلی شباهت غربی با وضعیت سال‌های حول‌وحوش ۱۹۰۰ دارد که هژمونی‌امپراتوری بریتانیا از سوی قدرت‌های نوظهور زیر سوال رفت، به‌خصوص آلمان که خواهان سهم خود از یک استعمار بود. منطقه بالکان یکی از عرصه‌های رویارویی این قدرت‌ها بود. امروزه ایالات‌متحده نقش امپراتوری بریتانیا را بازی می‌کند. قدرت‌های جدید، روسیه و چین‌اند و منطقه بالکان خاورمیانه است؛ همان جنگ قدیمی بر سر نفوذ ژئوپلیتیکی. تنها آمریکا درگیر گرفتاری‌های امپریالیستی‌اش نیست؛ مسکو هم صدای هل مل ناصر را از گرجستان و اوکراین می‌شنود، شاید به تدریج صدهایی هم از کشورهای منطقه بالکان بشنود... تشابه غیرمنظره دیگری با وضعیت پیش از شروع جنگ جهانی اول نیز وجود دارد: در ماه‌های اخیر، رسانه‌ها بی‌وقفه نسبت به خطر وقوع جنگ جهانی سوم هشدار می‌دهند. سرتیروایی نظیر «سلاح فوق پیشرفته هوایی روسیه: حواس‌تان به جنگنده رادارگریز PAK-FA باشد» یا «روسیه آماده شروع جنگ است و احتمالاً برنده درگیری اتمی قریب‌الوقوع با آمریکا هم خواهد بود» بسیار فراوان است. پوتین حداقل هفته‌ای یک‌بار حرف‌های تحریک‌آمیزی نسبت به غرب می‌زند و یکی از دولتمردان شاخص آمریکا با ناتو هم در مقابل علیه جابه‌طیلی‌های امپریالیستی روسیه موضع می‌گیرد. روسیه نگران است ناتو محاصره‌اش کند، در حالی‌که



ایالات متحده باید روزانه نیم‌میلیارد دلار برای مخارجش بیلعد.
این جریان سرمایه متکی بر سازوکار اقتصادی پیچیده‌ای است؛ همه به ایالات‌متحده در مقام مرکز امن و ثبات «اعتماد» می‌کنند، تا مابقی جهان، مازاد سودشان را در آمریکا سرمایه‌گذاری کنند. این «اعتماد» ایدئولوژیک و نظامی است نه اقتصادی.
برای این کار به نوعی وضعیت جنگ دایم نیاز دارد و خود را به‌عنوان محافظ عام دولت‌های «عادی» در مقابل دولت‌های «باغی» عرضه می‌کند



همسایه‌های روسیه نگران تهاجم روس‌ها هستند و داستان همین‌طور ادامه دارد. خود لحن نگران چنین هشدارهایی به‌ظاهر آتش‌بیار معرکه است - دقیقاً مانند دهه‌های پیش از ۱۹۱۴. در مورد خود، همان سازوکار خرافاتی را می‌چیران است که انکار حرف‌زدن در مورد یک چیز مانع رخ دادن آن می‌شود. ما همه از احتمال وقوع خطر باخبریم اما باورمان نمی‌شود که واقعاً رخ دهد - دقیقاً به همین دلیل است که ممکن است، رخ دهد. به عبارت دیگر، حتی اگر واقعاً باور نداشته باشیم که ممکن است آن خطر به‌وقوع پیوندد، باز هم همه آماده وقوع آن هستیم- و همین قبیل آمادگی‌های عملی که عمدتاً رسانه‌های مهم نادیده‌اش می‌گیرند اغلب در رسانه‌های حاشیه‌ای پوشش داده می‌شود.

در وبلاگ مرکز تحقیقات جهانی‌شدن می‌خوانیم که:

«آمریکا در وضعیتی جنگی است. گرچه طی بیش از ۱۰سال سناریوی جنگ جهانی سوم روی تخته سیاه پنتاگون وجود داشته، برخورد نظامی با روسیه اکنون در «مرحله عملیاتی» ارزیابی می‌شود. ما با نوعی «جنگ‌سرد» مواجه نیستیم. هیچ‌کدام از تدابیر حفاظتی دوران جنگ سرد دیگر کارایی ندارد. وضع قانون مهمی (H.R.758) توسط مجلس نمایندگان ایالات‌متحده در چهارم دسامبر۲۰۱۴ (که منتظر تأیید مجلس سنات است) در عمل به رییس‌جمهور ایالات‌متحده و فرمانده کل قوای آمریکا این چراغ سبز را می‌دهد که بدون تأیید کنگره دستور شروع درگیری نظامی با روسیه را صادر کند. امنیت جهانی در معرض خطر است. این رای تاریخی - که قابلیت دارد بر جان صدها میلیون انسان در سرتاسر جهان تأثیر بگذارد - تقریباً هیچ پوشش رسانه‌ای نیافت. یک خاموشی رسانه‌ای اتفاق افتاد و در سوم دسامبر، وزارت دفاع فرادسیون روسیه خبر تشکیل یک نهاد جدید سیاسی- نظامی را اعلام کرد- که در هنگام جنگ زمام امور را به دست می‌گیرد. روسیه در حال راه‌اندازی امکانات جدید دفاع ملی است که مقصود از آن ریزنظرگرفتن تهدیدها علیه امنیت‌ملی در زمان

تاریخ اندیشه سیاسی از افلاطون تا روسو

برآورد؟ آیا حکومت باید بیشترین سعادت را برای بیشترین افراد فراهم کند؟ و اگر چنین است جایگاه اقلیت‌ها در چنین برنامه‌ای کجاست؟ مایه مشروعیت یک حکومت یا حاکمیت یک دولت چیست؟ شایستگی متضمن چه نوع مطالباتی بر منابع است؟ اکثریت تا چه میزان مجاز است نگرش اخلاقی خود را بر دیگران تحمیل کند؟ آیا می‌توانیم تبیین مناسبی از مبنای اخلاقی نهادهای اجتماعی و سیاسی ارایه کنیم؟ بهترین شکل حکومت کدام است؟

تاریخ اندیشه سیاسی غرب (۱)

(از یونان باستان تا عصر روشنگری)

جان مک‌لند

ترجمه: جهانگیر معینی‌علم‌داری

ناشر: نی

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان



در اندیشه سیاسی غرب؛ از افلاطون و ارسطو گرفته تا مارکس و استوارت میل در قرن نوزدهم همواره تصور این بوده است که این قبیل سوالات را می‌توان به نحو معقول و عینی پاسخ گفت، به‌طوری‌که می‌توان گفت اخلاقیات سیاسی مبنایی معقول دارند. آنها این فرض را که اخلاقیات سیاسی تابعی است از ترجیحات، احساسات، نگرش‌ها یا آمال فردی، انکار می‌کردند، این

اندیشه



صلح است، اما در زمان جنگ زمام امور کل کشور را بر عهده خواهد گرفت.» برای اینکه قضیه از این هم پیچیده‌تر شود، عنصر سومی هم به ابرقدرت‌های رقیب جدید و قدیم اضافه می‌شود: جنبش‌های افراطی بنیادگرا در کشورهای جهان سوم که همه ابرقدرت‌ها را رد می‌کنند اما تمایل دارند تا با برخی از آنها دست به اتحاد استراتژیک بزنند. عجیب نیست که محصمه‌ما را می‌توان به پیش تیره‌وتار می‌شود. در درگیری‌های جاری جای هرکس کجاست؟ چگونه باید در سورهی بین اسد و داعش یکی را انتخاب کرد؟ این قبیل ابهام‌ها منجر به افزایش هزینه‌های نظامی و در نتیجه افزایش احتمال جنگ می‌شود. این غیر از سر برآوردن پهباده‌ها و سایر ابزارالات جنگی است که مدعی جنگی تر و تمیز، فوق تکنیکی و بدون تلفات (از جانب ما) است.

اگر پیش‌فرض اساسی و زیربنایی جنگ سرد مبتنی بر اصل جنون‌آمیز MAD («اضمحلال حتمی طرفین» به شرط برابری قدرت اتمی کشورهای رقیب) بود، اصل زیربنایی جنگ امروزی علیه ترور ظاهراً ضد آن است: اصل دیوانه‌وار NUTS (حمله هدف به پایگاه‌های هسته‌ای)، یعنی این ایده که می‌توان اتوابایی‌های هسته‌ای دشمن را در یک حمله هوایی دقیق از بین برد (حمله‌ای که فقط هدف مورد نظر را ویران می‌کند و حتی‌المقدور به افراد و ساختمان‌های دیگر آسیبی نمی‌رساند). در حالی‌که سیر عدموشکی‌مان ما را از گرگونه ضدحمله دشمن در امان می‌دارد. دقیق‌تر بگوییم، ایالات متحده یک استراتژی تفاوت‌گذار را می‌پذیرد: در مورد روسیه و چین، جوری عمل می‌کند که انکار همچنان در چارچوب منطق MAD است، حال آنکه در مورد ایران و کره‌شمالی وسوسه می‌شود منطق NUTS را به‌کار برد. در سازوکار متناقض‌نمای MAD، جای منطق «پیشگویی کام‌بخش» (نوعی پیشگویی که به صرف تعامت ناشی از گفتن آن حتماً به وقوع اعهدت پیوست است به تعبیری پیشگویی ناظر به آرزو) با «قصد و نیتی خود-عقیم‌کننده» عوض می‌شود: خود این واقعیت که هر دو طرف می‌توانند مطمئن باشند طرف مقابل با تمام قوای تخریبی خود به حمله احتمالی واکنش نشان خواهد داد تضمین می‌کند که هیچ‌یک از طرفین جنگ را شروع نمی‌کند. برعکس، منطق NUTS این است که دشمن را می‌توان مجبور به خلع سلاح کرد، اگر مطمئن شویم می‌توانیم بدون هیچ‌گونه مجازاتی به او حمله کنیم. خود این واقعیت که دو استراتژی کاملاً متناقض در آن واحد از سوی یک ابرقدرت در کارند شهادی است بر توهّم‌آمیزی اساسی کل این شیوه استدلال. چگونه می‌توان از غلطیدن به چنین گردابی جلوگیری کرد؟ قدم اول این است که تمام این حرف‌های شبه‌عقلانی را کنار بگذاریم که می‌گوید ما باید «مخاطرات استراتژیک» را بپذیریم. ضمناً باید این تصور خطی از پیشرفت تکاملی تاریخ را دور بزنیم که در آن هر لحظه باید بین اقدامات مختلف دست به انتخاب بزنیم. قضیه فقط اجتناب از مخاطرات ناخودآگاه یک طرفین جنگ را می‌شود. در «سرنوشت‌مان»، اگر به همین نحوهای که «می‌تازیم» به تاختن ادامه دهیم، هرقرر هم که محتاط باشیم، کارمان تمام است. ما باید این خطر را به‌عنوان سرنوشت خود بپذیریم بنابراین راه‌حل احتیاط زیاد و اجتناب از اعمال مخاطره‌آمیز نیست. با این راه‌حل‌ها ما کاملاً رها شدیم از آنجا که می‌شویم که به قافعه ختم می‌شویم. راه‌حل این است که حواس‌مان به آن دست‌ه از ارتباطات قابل انفجاری باشد که وضعیت را مخاطره‌آمیز می‌کند. همین که این‌کار را نکنیم باید درگیر کار سخت و طولانی تغییردادن مختصات کل وضعیت شویم، چاره‌ای غیر از این نیست.

در ماجرایب غریب پیش از این گفته اوباما که «ما این‌طور بکه‌تازی می‌کنیم»، وقتی مسافران پرواز ۹۳ هواپیمایی یونانید ایلاینز به هواپیماربایان واقعه ۱۱ سپتامبر حمله کردند، آخرین جملاتی که از یکی از آنها، تاد بیمر، شنیده می‌شد این بود: «آماده‌اید بچه‌ها؟ بایاید بتازیم.» اینگونه است که همه ما می‌تازیم، پس می‌توانیم بگوییم بایاید همه بتازیم و نه تنها هواپیما، بلکه کل سیاره‌مان را نابود کنیم.

پی‌نوشت:

✱ **در اینجا ژژیک با کارهم‌فرارادن**

NUTS (Nuclear) و MAD (Mutually Assured Destruction)
Utilization Target Selection
دست به یک بازی لغوی زده.
هر دوی این واژه‌ها در زبان انگلیسی به معنی ابله و دیوانه هم به کار می‌روند.

منبع: **http://inthesetimes.com**

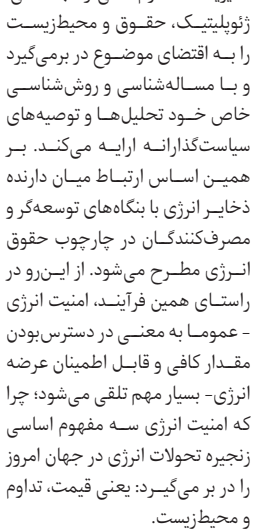
ریویو

هویت انرژی و آینده‌اش

اگرچه از ابتدای پیدایش انسان بر کره خاکی، تهیه و مصرف انرژی دغدغه همیشگی او بوده، اما در سال‌های اخیر موضوع انرژی اهمیت قابل‌توجهی یافته است. زمانی انسان به‌طور فردی در تلاش برای جمع‌آوری چوب بود تا خود را گرم کند و زمانی به‌طور گروهی شهرهایی را بنا کرد تا به کاوش در عمق معادن برای یافتن زغال‌سنگ بپردازد. اکنون کشورهای براساس تولید و صدور نفت و گاز تأسیس شده‌اند. برخی از بنگاه‌های فعال در زمینه‌های مختلف انرژی‌های تجدیدپذیر همچون انرژی‌های خورشید، باد، امواج بیولوژیک گردش مالی فوق‌العاده‌ای دارند. اما در حال حاضر ۶۳درصد از کل انرژی مصرفی بشر همچنان از نفت و گاز طبیعی تأمین می‌شود. فرآیندی که نشان از اهمیت بالای انرژی و تأثیر سیاست‌گذاری‌های مربوط آن در این‌رو مسایل مربوط به انرژی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: فناوری‌های انرژی، اقتصاد انرژی، مدیریت انرژی، سیاست‌گذاری انرژی، حقوق انرژی و امنیت انرژی. اگرچه در دو قرن اخیر راه‌هایی برای استفاده بهتر از انرژی با استعانت از فناوری پیشرفته یافت شده اما همیشه پیشرفت فناوری و دستیابی به ذخایری که تاکنون کشف نشده به‌لحاظ زمانی پس از دوره‌هایی پدید آمد که نگرانی از کمبود انرژی وجود داشته است. یعنی «عدم

اطمینان» از متغیرهای اصلی بازار انرژی‌های پایان‌پذیر. اما از سوی دیگر، در سال‌های اخیر به لحاظ افزایش نقش انرژی و محیط‌زیست در فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جوامع مختلف سیاست‌گذاری انرژی اهمیت ویژه‌ای یافته است. در گذشته و پس از شوک نفتی ۱۹۷۳ که در آن کشورهای عرب تولیدکننده نفت خام، شی‌های نفت را به روی جهان چنان بستند، همواره نگرانی از تکرار چنان وضعیتی در کشورهای توسعه‌یافته و در سال‌های اخیر در کشورهای در حال توسعه مانند چین و هند وجود داشته است. اطمینان‌یافتن از برخورداری از عرضه مطمئن و پایدار انرژی و همچنین بازار تقاضای همراه با کشتش و رشد مناسب از دغدغه‌های اصلی هر کشور برای توسعه همه‌جانبه خود است. این امر بدون سیاست‌گذاری انرژی در سطح بینکاه‌های صنعتی، شوراه‌ا و شهرداری‌های محلی و همچنین دولت‌های ملی و در سطح بین‌المللی امکان‌پذیر نیست. سیاست‌گذاری انرژی دانشی میان‌رشته‌ای است که ترکیبی از معلومات رشته‌های مختلف علمی

از ذیل موضوع جدیدی سازماندهی می‌کند و از آن برای حل مسایلی بهره می‌رد که موضوع هیچ‌یک از دانش‌های تشکیل‌دهنده آن نیست. سیاست‌گذاری انرژی، دانش اقتصاد، مدیریت، علوم فنی و مهندسی، ژئوپلیتیک، حقوق و محیط‌زیست را به اقتضای موضوع در برمی‌گیرد و با مساله‌شناسی و روش‌شناسی خاص خود تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاست‌گذارانه ارایه می‌کند. بر همین اساس ارتباط میان دارنده ذخایر انرژی با بنگاه‌های توسعه‌گر و مصرف‌کنندگان در چارچوب حقوق انرژی مطرح می‌شود. از این‌رو در راستای همین فرآیند، امنیت انرژی عموماً به معنی درحال‌شد بررسی می‌کند. در بخش سوم بحث مشخص‌تری مطرح می‌شود درباره خط سیر و هدایت جنگ‌های آینده از جمله آینده جنگ‌افزارهای هسته‌ای، کنترل تسهیلات و «جنگ‌های لیبرالی در دوران مخاطره». بخش چهارم بیشتر نگاهی به نگرانی‌های لیبرالی درباره حقوق و نهاده‌ها و سرنوشت آنها در جهانی فارغ از جبرگی آمریکاست. درانجام در بخش پنجم مسایلی مطرح می‌شود که در تحقیقات رایج غالباً نادیده مانده‌اند: انرژی و محیط‌زیست، هرچه



سیاست‌گذاری انرژی

عباس ملکی

ناشر: نی

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

بررسی

نگاهی به کتاب «جهان پیش‌رو»

غول آمریکابه کجایمی‌رود؟

علی اخوت

در سال ۲۰۰۸ فرید زکریا، خبرنگار و ویراستار نشریه تایم و از نظریه‌پردازان و استادان شناخته‌شده مسایل سیاست خارجی آمریکا کتابی با نام «جهان پس از آمریکا» نوشت. ایده زکریا در این کتاب این است که آمریکا اگر می‌خواهد باز هم بازیگر اصلی معادلات جهانی باشد نباید به راحتی از کنار قدرت‌گیری کشورهای نوظهور بگذرد یا به زبان تهدید با آنها رفتار کند. او در این کتاب به تفصیل به فرآیند توزیع قدرت در جهان معاصر می‌پردازد و درس‌هایی از جابه‌جایی دو قدرت بزرگ انگلستان و آمریکا در قرن گذشته و انتظاراتی را که از جابه‌جایی سوم (ظهور دیگران) می‌توان داشت، بازگو می‌کند. ایده محوری کتاب این است که هژمونی سیاسی- اقتصادی آمریکا دست‌کم در بعد اقتصادی رو به افول نهاده است. امری که ممکن است در سال‌های پیش رو آرایش متفاوتی به نظم تک‌قطبی جهان بدهد. اتفاقی که مدتی پس از آن و با بحران بزرگ اقتصادی عملاً به وقوع پیوست. زکریا در این کتاب خیزش کشورهایی مانند چین، هند، برزیل، روسیه و بسیاری دیگر از کشورها را تحولی بزرگ می‌داند که جهان را در قالبی نو خواهد ریخت و چشم‌انداز جهان جدیدی را به وجود می‌آورد که در آن قدرت و ثروت در حال جابه‌جایی است. چند سال پس از انتشار این کتاب، عده‌ای بر آن شدند با گردآوری آرای حدود ۵۰نویسنده صاحب‌نظر در بررسی محتوای کتاب زکریا، کتاب دیگری را با نام «جهان پیش رو» پدید آوردند. آنها با نظرسنجی از این محققان می‌خواستند دریابند که بر اساس آرای زکریا «آیا وارد قرن‌ی می‌شویم که دیگر آمریکا در آن شخص نخست نیست و کشورهای دیگری در اوج‌اند؟ آیا پیش‌بینی‌های نویسنده آن کتاب تحقق یافته یا این اتفاق با تأخیر روی خواهد داد؟ آیا آمریکا همچنان در اوج باقی خواهد ماند؟» پاسخ مجاب‌کننده زکریا به بحث افول آمریکا که طی دهه گذشته بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل آمریکا بر حقیقت آن صحه گذاشته بودند نتیجه دو روند بوده: در داخل، انتخاب‌های سیاست‌گذارانه ضعیف آمریکا که منجر به وضعیت اقتصادی ضعیف و اقداماتی در عرصه سیاست خارجی شده با مخالفت هم‌پیمان‌ها همراه بوده و در خارج، «دفاوراشن دیگران» به‌ویژه یوایی اقتصادی کشورهای عضو بریکس.

پرسش از اینکه سیاست جهان چند سال بعد چه شکل و شمایی خواهد داشت- چه رسد به دهه‌ها بعد- پرسشی است که پاسخ به آن حتی از عهده یک علم اجتماعی جافتاده نیز خارج است؛ چرا که عوامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار بیش‌ازحد زیادند و در رابطه‌ای پیچیده با هم جهان پیش‌رو را پیش‌بینی‌پذیرتر از پیش کرده‌اند؛

جهان پیش‌رو، (منظره‌درباره جهان پس از آمریکا)

سابرینا هوک و شان کلارک

ترجمه: علیرضا طبیب

ناشر: نی

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

برای نمونه تحولات برون‌گرایی همچون شیوع بیمار ابولا یا گرم‌شدن هوای زمین می‌تواند تقریباً هرگونه پیش‌بینی مبتنی بر نتایج به دست‌آمده از تجربه تاریخی با تعمیمات ساده روند‌های جاری را به راحتی بی‌اعتبار کند. «جهان پیش‌رو: منظره درباره جهان پس از آمریکا» دیدگاه‌های صاحب‌نظران حوزه سیاست درباره آینده جهان را منعکس می‌کند؛ در وضعیتی که آمریکا هژمونی خود بر این جهان در قرن بیستم را از دست داده است. محققان شرکت‌کننده در این منظره کتاب زکریا را مبنای مضمونی کار خود قرار داده‌اند، ولی نه به این دلیل که لزوماً با تمامی نتیجه‌گیری‌های او موافقت و قصد تبلیغ بیش از پیش او را دارند بلکه از آن‌رو که معتقدند جابه‌جایی‌هایی در سیاست بین‌الملل که اساس تحلیل او را تشکیل می‌دهند چنان اهمیت دارند که از ریزایی و بدعتی دقیق‌تر را می‌طلبند. این کتاب پس از آشنایی با نویسنندگان فصل‌ها، به همراه یک پیشگفتار و یک مقدمه و آشنایی با ویراستاران، در پنج بخش باعنوان چارچوب‌بندی منظره، جابه‌جایی‌های قدرت، قامت‌افرازان و دیگران، جنگ و صلح، سکانداری جهان و انرژی و محیط‌زیست تدوین شده است. این کتاب نوعی پیش‌بینی درباره مسایلی است که باگذار از سلطه آمریکا و قدرافراشتن قدرت‌های دیگر می‌تواند پدید آید؛ مجموعه‌ای از استدلال‌های ناهمگون از زبان صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران حوزه سیاست که به‌صورت منظره بین نماینده رشته‌های علمی و دیدگاه‌های نظری مختلف گردآوری شده است.

کتاب با بحثی آغاز می‌شود که هدف از آن چارچوب‌بندی منظره‌های کتاب بین کارشناسان مختلف است. در این بخش، پس از مقدمه، فصلی آمده که برگرفته از کتاب بزرگاست. به‌دنبال آن ارزیابی استدلال زکریا را به‌همراه بحثی درباره خطرات تغییر توازن‌های قدرت می‌خوانیم. این چند فصل بردشتی از پرسش‌ها و مسایل اساسی به دست می‌دهد که هنگام هرگونه بررسی درباره «جهان‌پیش‌رو» به ذهن متبادر می‌شود. آیا آمریکا نقش برجسته و پیشتاز خود را در امور جهان حفظ می‌کند یا مانند غول‌های فروافتاده دوران‌های گذشته به قهقرا می‌رود؟ در بخش دوم، ارزیابی واقع‌گرایانه‌ای از روندهای آتی قدرت ارایه می‌شود و این پوشش‌ها را نه‌تنها از منظر ایالات‌متحده بلکه از دید کشورهای درحال‌شد بررسی می‌کند. در بخش سوم بحث مشخص‌تری مطرح می‌شود درباره خط سیر و هدایت جنگ‌های آینده از جمله آینده جنگ‌افزارهای هسته‌ای، کنترل تسهیلات و «جنگ‌های لیبرالی در دوران مخاطره». بخش چهارم بیشتر نگاهی به نگرانی‌های لیبرالی درباره حقوق و نهاده‌ها و سرنوشت آنها در جهانی فارغ از جبرگی آمریکاست. درانجام در بخش پنجم مسایلی مطرح می‌شود که در تحقیقات رایج غالباً نادیده مانده‌اند: انرژی و محیط‌زیست، هرچه باشد ممکن است جهان پس از آمریکا در نهایت تیره و تار و گرسنه باشد. عوامل دخیل بیش از حد زیادند، قوت و قدرتشان بیش از اندازه متغیر است و تشخیص ترکیباتی از آنها که در بازی وارد خواهند شد چنان دشوار است که پیش‌بینی‌های فراگیر را غیرقابل‌اعتماد می‌کند. در فضای جامعه بین‌المللی و افول آمریکا، مطالب این کتاب از جانب هواداران لیبرال مودراسی آمریکایی و نمایندگان چون زکریا که دل‌نگران ازدست‌رفتن این امپراتوری هستند می‌تواند به روشن‌شدن شرایط امروز کمک کند. اما آیا نمی‌توان و نباید از منطری دیگر به «ازدست‌رفتن» سلطه و پایان جهان تک‌قطبی نگاه کرد: از دید مردمی که در نتیجه مشکلاتی همچون بیماری‌های واگیردار، مشکلات محیط‌زیست و فقر جهانی تا جنگ و «مداخلات بشردوستانه» آمریکا، آواره، زشت و بی‌خانمان شده‌ان؟